

تراموایی به نام هوس

برنده‌ی جایزه‌ی پولیتزر نمایشنامه‌نویسی سال ۱۹۴۹

تتسی ویلیامز

ترجمه‌ی آراز بارسقیان



www.ketab.ir

www.ketab.ir

سرشناسه	ویلیامز، تنسی، ۱۹۸۳-۱۹۱۱، Williams, Tennessee
عنوان و نام پدیدآور	تراموایی به نام هوس / نوشته‌ی تنسی ویلیامز؛ ترجمه‌ی آراز بارسقیان.
مشخصات نشر	تهران: میلکان، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	۱۵۶ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۷۳۳۳-۹۹-۶
فهرست‌نویسی	فیبا
یادداشت	عنوان اصلی: A Streetcar Named Desire
موضوع	نمایشنامه آمریکایی— قرن ۲۰
شناسه افزوده	بارسقیان، آراز، ۱۳۶۳ - مترجم
رده بندی کنگره	۱۳۹۴/۳۵۴۱PS ی ۸ت ۴
رده‌بندی دیوئی	۸۱۲/۵۶
شماره‌ی کتابشناسی ملی	۳۷۶۰۵۱۲

تراموایی به نام هوس

تنسی ویلیامز

ترجمه‌ی آراز بارسقیان

ویراسته‌ی سمانه پرهیزکاری

مدیر هنری: طاهّا ذاکر

طراح گرافیک: استودیو تهران، سهیل حسینی

صفحه‌آرایی و آماده‌سازی: واحد تولید کتاب میلکان

چاپ اول، ۱۳۹۴

شابک: ۹۹۰۶-۷۴۴۳-۶۰۰-۹۷۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان



انتشارات میلکان

انتشارات میلکان: تهران، خیابان آزادی، خیابان نوفلاح، پلاک ۶۵، واحد ۴

۶۶۴۲۰۹۹۸

www.milkan.ir

info@milkan.ir

یادداشت مترجم

اولین ماه‌های سال ۱۳۸۳ بود. تجربه‌ی زیادی در ترجمه نداشتم که هیچ، تقریباً دانشجوی مبتدی‌یی بودم در زمینه‌ی تئاتر و ترجمه و نوشتن. از یک سال قبلش بود که با تنسی ویلیامز و نمایشنامه‌ی باغ‌وحش شیشه‌ای آشنا شده بودم. آشنایی‌یی که مرا با سرعت و علاقه‌ای ویژه درگیر کارهایش کرده بود. با گروهی دانشجویی تصمیم بر این شد که بعد از اجرای دانشجویی باغ‌وحش شیشه‌ای برای اجرای اثر دیگر ویلیامز، یعنی همین تراموایی به‌نام هوس تمرینات شروع شود. مشکلی که بچه‌ها سرِ باغ‌وحش شیشه‌ای داشتند، غیرقابل‌اعتمادبودن ترجمه‌های در دسترس بود، هم این و هم غیرکاربردی‌بودن خیلی از دیالوگ‌ها. همان موقع بود که به فکر ترجمه افتادم. به خودم گفتم حالا که امکانی برای نوشتن ندارم، می‌توانم ترجمه کنم.

و همین شد که شروع کردم به ترجمه، ترجمه روی برگه‌های بی‌خط با دو خودکار آبی و قرمز از روی متن نمایشنامه‌ای که یکی از بازیگرهای گروه از کتاب‌فروش‌های دسته‌دوم خیابان انقلاب خریده بود. تا اواسط صحنه‌ی اول نمایش هم پیش رفتم، آن‌هم با بچه‌های گروه موقع تمرین. کار در همان هفته‌های اول تعطیل شد و ادامه پیدا نکرد، ترجمه هم همین‌طور و نسخه‌ی جیبی و قدیمی تراموایی به‌نام هوس رفت گوشه‌ی

کتابخانه و شد کادوی بازیگر نمایش مان به من.

این که چرا باید این همه سال بگذرد تا کسی بخواند دوباره سراغ ترجمه‌ی کاری شروع نکرده برود، دلایل زیادی دارد. بارها و بارها بی‌اهمیت‌کردنِ خیلی چیزها و بی‌اهمیت‌گرفتنِ خیلی موارد برای خودمان، یکی از این دلایل بوده. بارها از خودت پرسیدی «که چه؟ ترجمه‌اش کنی که چه؟» یا مثلاً پرسیدی «این کار را هر کس دیگری هم می‌تواند انجام بدهد.» اما مسئله‌ی مهم این است که وقتی شما کاری را ترجمه می‌کنید، بیش‌تر از یک خواننده‌ی معمولی با آن کار زندگی می‌کنید و در عمق کار فرو می‌روید. در درجه‌ی اول این چیزی است که فراموش شده یا اهمیتش کم‌رنگ‌تر. فرای آن، این که شاید درک واقعی کاری به قدرت و قوت تراموا... از درک مترجم خارج بوده و باید صبر می‌کرده تا زمانش برسد، شاید هم می‌خواسته تا زمان درستش برسد. یعنی زمانی برسد که دیگر وقتی اسم این نمایشنامه را می‌برد، عین خیلی‌ها دست‌هایش را به هم گره نکند و با ذوق نگویید: «وای چه نمایشنامه‌ای!» این یعنی احساساتی شدن زیادی در مقابل متنی که باید حدی بهش نگاه کرد.

دور شدن از این احساسات رمانتیک و نزدیک شدن به ماهیت خشن و ترسناکی که ویلیامز در نمایشنامه‌اش نشان می‌دهد، خود نیازمند چندین و چند سال زمان است. این تلاشی است که مترجم انجام داده. سعی کرده خودش را از موقعیت‌هایی رمانتیک - نوستالژیک و پُر افاده دور نگه دارد و به ماهیت اثر برسد. سعی کند ببیند نویسنده در پس این فضای شاعرانه‌ای که ایجاد کرده، می‌خواسته چه جنبه‌هایی از موقعیت انسانی را نشان دهد. این که این یک نمایشنامه‌ی «تراژدی مُدرن» است از نظر مترجم به درد همان کلاس‌های بی‌حاصل اساتید زیادی رمانتیک در دانشگاه می‌خورد، چون حقیقت نشان می‌دهد امروز زندگی خیلی از ماها تراژدی است (بدون ارزش‌گذاری مُدرن یا کلاسیک) پس چنین حرف‌هایی برای خوانش این نمایشنامه زیاد به کار نمی‌آید. مسئله مدت‌هاست بودن یا نبودن نیست. تراژدی بودن یا نبودن، حرف این نیست. مسئله برخورد ما با این وضعیت است. برخوردهای ماست که نشان می‌دهد باید در وضعیت‌های تراژیک چه برخوردی داشته باشیم. این نمایشنامه و هر نمایشنامه‌ی

خوبی، نمایان‌گر برخورد بی‌پروای شخصیت‌هایش باهم در موقعیت‌های سخت است. برخورد استلا با بلانش، میچ با بلانش، استنلی با بلانش و برعکس. این کلید درک وضعیتی است که نویسنده سعی در بازسازی‌اش داشته. در واقع شاید اگر بخواهیم خیلی اغراق شده بگوییم، می‌توانیم بگوییم این نمایش براساس درون‌مایه‌ای که دنبال می‌کند می‌تواند نام تازه‌ای بگیرد. «تراژدی نابودی محبت در دنیای مُدرن». این شاید اسم بهتری باشد برای این نمایش.

اگر از ابتدا تا انتها، نمایشنامه را در یک نشست بخوانید، به احتمال زیاد خودتان را در موقعیت‌های مختلف حس می‌کنید. همین تجربه شما را با نوشته درگیر می‌کند و نمی‌گذارد از فضای کار جدا شوید. فضایی که به شدت خاص و ویژه است. خاص از جهت پرداخت و ویژه از جهت جادویی که نویسنده در کارش استفاده کرده. و خوب در این که این نمایشنامه جزء یکی از بهترین‌های قرن بیستم بوده و تا قرن‌ها درباره‌اش در کلاس‌ها و محافل تئاتری و ادبی صحبت می‌شود، شکی نیست. پس بهتر است که بیش‌تر از این توضیح و حرفی نشنوید و به اصل ماجرا که همان خواندن نمایشنامه است بپردازید.

امیدوارم از خواندنش لذت ببرید.

آراز بارسقیان

اسفند ۹۳